

الله در ادیان مختلفه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و على آله الطاهرين

ما مختصراتي به اندازه‌ي تفهم و برداشت خودمان، از معارف سوره‌ي اخلاص را، عرض مي‌كنيم. از جمله راجع به الله، كه ديروز عرض شد از آله است، به معنای تَحَيَّرَ، عَجَزَ، سَكَنَ، فَضِعَ، أَلَعَ، يا أُولَع، چنان كه توحيد صدوق، از اميرالمؤمنين عليه السلام، چند تا از اين معاني را، نقل کرده اند.

آله، يعني تحير، چون كلّ عقلاء، كلّ مكلفان، ولو أَعْقَلَ عقلاء، ولو أَعْصَمَ معصومين، راجع به معرفت ذات خدا، متحير است. عَجَزَ، عاجزند از درك ذات حق و صفات ذات حق و حتي افعال حق، سَكَنَ، ديگر در معرفت ذات و صفات و افعال حق، تحرّكي ندارند سکون است، سکون معرفتي، تحرک معرفتي در بعد امکان است، هنگامی كه امکان معرفتي زائد، كه نسبت به ذات و صفات ذات و افعال است، آن جا سکون دارد.

فَزَعٌ، هر كسي كه نگران است، در آخر كار، فَزَعٌ به سوي او برد.

و اولع، وَّلَعٌ است يعني با كمال ولع و شتاب و خواهش به سوي او توجه مي‌كنند.

بحث ديروز ما به أَحَدٌ رسيد، «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». سؤال: قاعدتاً خبر بايد نكره باشد و مبتدا معرفه. الا بعضي از موارد كه مبتدا هم نكره است، خبر هم نكره است يا هر دو معرفه اند. سؤال در سوره‌ي توحيد در جمله‌ي «هو الله احد، الله الصمد» اين گونه است كه: «الله» مبتدا است و خبرش «أحد»، مَنكَّر است، اما «الله الصمد»، باز «الله» مبتدا است و «الصمد»، كه خبر است، معرفه است و چرا؟ اين يك بحث. بحث ديگر مراتب هفتگانه‌ي احديت را كه ديروز اشاره كرديم، توضيح بدهيم.

اما اول، «قل هو الله أحد»، آخذ جنس است، یعنی احدیت، مربوط به اوست نه احدی از اشخاص، کلاً احدی جز خدا وجود ندارد در عالم امکان، احد، یعنی بی مانند و ماده و مادیات، مانند دارند. در هیچ معنایی، از معنای احدیت، تحقق احدیت، در آن‌ها نیست بنابراین آخذ، آلاحد نمی‌خواهد، آخذ چون احد، غیر از خدا کسی وجود ندارد، مگر این که احد، به معنی واحد، یکی در مقابل چند، استعمال گردد. و لکن احد به معنای حقیقی خودش که مقابل، عدد نیست این، احدیت در مراحل گوناگون را توجه دارد. بنابراین، قل هو الله آلاحد، لازم نیست، «قل هو الله أحد».

احدی، واحدی، یکی، دویی، چند تایی، مفردی، جمعی، مثنایی، احدیت ندارند. پس احدیت، در انحصار خداست و لکن صمد این طور نیست. صمد یعنی «لا جوف له». بر حسب تخیلات عادی، قبل از بلوغ و نبوغ علم، احیاناً موادی را خیال می‌شد که جوف ندارد. با ترقی علم معلوم شد که، تمام مواد جوف دارند، حتی فاصله‌ی الکترون با پرتون، پنجاه هزار قطر الکترون است. فاصله‌ی الکترون با پرتون، (به نسبت) تقریباً ده برابر فاصله‌ی زمین تا خورشید است، هر ماده‌ای و هر مادی جوف دارد که بعداً بحث می‌کنیم.

وانگهی صمدیت نسبی، نسبت به موجودات داریم، مثلاً رسول گرامی (صلوات الله علیه) در کل کمالات ممکنه، صمد است. اما در کمالات ربانی، هرگز بهره‌ای ندارند پس صمد نسبی است. بنابراین، «الله الصمد»، صمد خاص، صمدی که نسبت در صمدیت او نیست، بلکه صمد مطلق است. چنان که احدیتش، احدیت مطلق است در کل مراتب، صمدیتش نیز، صمدیت مطلق است در کل مراتب. و لذلک، الف و لام الصمد، الف و لام تعریف است، صمد خاص است. احد کلاً الله است و لکن صمد، صمد خاص است که نسبت به الله است. و این صمدیت، بر مبنای احدیت و احدیت بر مبنای اللّهیة، اللّهیة بر مبنای هویت، که هر بعدی، قبل خود را معنا می‌کند.

حالا، احدی الذّات، ذاتش احدی است، اجزائی ندارد، حدودی ندارد، ابعاد فیزیکی، هندسی، زمانی، و مکانی، و هیچ گونه ابعادی ندارد، چون ابعاد در انحصار ماده و مادیات است. احدی شخص، شخص الله نظیری ندارد، واحد نیست که در مقابلش اثنان باشد «فلا ثانی له ولا شریک له». احدی الصّفات، صفات ذاتش دارای دو احدیت است، یک احدیت صفات ذات، با یکدیگر، دوم احدیت صفات ذات با ذات.

یادم است، این حکایتی است ولی حکایت علمی است، ذکرش اشکال ندارد، من در سنه بیست که، از تهران به قم برای استمرار تحصیل آمدم، شاگرد مرحوم آیت الله العظمی شاه‌آبادی بودم در سن چهارده، پانزده سالگی. و مطالب عرفانی قرآنی و

فلسفي قرآني را به خوبي از محضر ايشان دريافت کرده بودم. وقتي که آمدم قم، متأثر بودم که از اين استاد بزرگوار و گرامی دور شدم. چون فاصله ي راه نصف روز راه بود، جاده خاكي بود و ماشين ها هم اين جوري نبود. به من گفتند که در مدرسه ي فيضييه، وقتي وارد مي شوي دست چپ، حجره ي سوم، که معروف بود به حجره خرم آبادی ها، یکی هست که از شاگردان خوب ايشان است، رفتيم. گفتند حاج آقا روح الله خميني است. درس ايشان را نشستم، فلسفه بود، منظومه. شاگردان ايشان که بودند دو سه تا بيشر نبودند.

مرحوم آقاي مطهري بود، آقاي منتظري بود، سوم يادم نيست چهارم من بودم. و سن من از همه کمتر بود. نشستم بينم چه مي گويد ايشان، از قضا آن روز بحث در مهمترين مسائل فلسفه و عرفان بود، که وحدت صفات ذات با هم و وحدت همين صفات ذات با ذات. ايشان بحث مي کردند.

بحث کردند و چون ايشان خيلي مؤدب بود، ديگر نفي و اثبات نمي کرد چون معلوم بود درس خاص است، درس اختصاصي بود و آمدن کسانی به درس، منوط به صحبت قبلي بود، فهميدم که اين درس اختصاصي است و خوب، بعد از اين که درس تمام شد، فرمودند که چون اين بحث مهمترين مباحث عرفان و فلسفه است، من مي خواهم به آقاين زحمت بدهم که بنويسند درس را و فردا بياوريد. فهميدم که مراد منم که بنويسم و فردا بياورم. با دست نوشتيم و فردا برديم. پس فردا که رفتم خدمت ايشان، با تمام قامت بلند شدند و فرمودند، بيا اينجا بنشين، شما پهلو ي کي درست خوانديد؟ گفتم پيش کسي که به تعبير شما، أعلم من في الارض است. گفتند پيش آقاي شاه آبادی؟ گفتم بله. گفت شما بهتر از درس من گفتيد و بهتر از من نوشتيد. گفتم چون استاد شما بهتر از شما فهميده.

در هر صورت اين، حدود شصت سال است تقريباً با تبلوراتي که دارد حضورتان عرض مي کنم، ذات و صفات ذات، احديت دارند يعني همان طوري که صفات ذات، حمل بر ذات نيست، عارض بر ذات نيست، ذات حق، ذاتي است و عرضي نيست، صفات ذات حق هم، که علم مطلق، حيات مطلقه و قدرت مطلقه است، عارض بر ذات نيست، بلکه عين ذات است.

عبارتتا شتاً و حُسُنُکَ واحد، علم خدا، همچون خدا سرمدي است، چنان که ذات حق سبحانه و تعالی، سرمدي است، و سرمديت، جمع بين ازليت و ابديت است. يعني بي آغاز و بي انجام. نه در زمان و نه در فوق زمان. همان طوري که ذات حق سبحانه و تعالی، سرمدي است، ازليت دارد و ابديت دارد، صفات حق هم سرمدي است. منتها

صفات ذات، نه صفات فعل. چون صفات فعل، حادث‌اند بر مبنای قدرت و علم و حیات ذات اقدس الهی که صفات ذاتی است.

خوب حالا، این صفات که لفظ صفات، بهترش لفظ اسماء است. چون لفظ صفت شائبه‌ی عروض دارد، اما لفظ اسم، شائبه‌ی عروض ندارد. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ». دو بعد است در این جا، یکی وصف‌های نادرستی که نسبت به خدا می‌کنند این مربوط به عباد الله مخلصین نیست.

دو حتی وصف‌های درست، وصف علیم و غدیر و حی، که خدا را وصف می‌کنند مخلصین می‌دانند و غیر مخلصین نمی‌دانند. مخلصین با اخلاص و حیانی معصومانه، می‌دانند که این صفات، عارض بر ذات نیست عین ذات است. همچون ذات که سرمدیت دارد، این صفات ذات هم، دارای سرمدیت هستند. بنابراین، الا عباد الله المخلصین، برای این که ما یصفونه الا کما وصف نفسه، آن گونه که خدا، خود را وصف کرده است با اسمائی، این‌ها هم همان گونه وصف می‌کنند. گونه احاطه‌ای در معرفت و در علم، نسبت به ذات خدا و صفات ذات خدا نیست.

خوب، حالا، حیات، علم، قدرت. حیات حق سبحانه و تعالی، عین ذات، علمش عین ذات، قدرتش عین ذات، این بُعد دوم وحدت.

بُعد اول وحدت، علم مطلقش، عین قدرت مطلقه. علم قدرتش، عین حیات مطلقه. حیات مطلقه‌اش، عین قدرت مطلقه. الفاظ گوناگون است از نظر تفهّم ما، از برای برداشت ما، دریافت ما، لفظ حیات که شبیه است با لفظ سایر حیات‌ها. لفظ علم، علم حق، که شبیه است با لفظ سایر علم‌ها. لفظ قدرش شبیه است و غیره.

منتها برداشت از حیاتِ الله، و علمِ الله، و قدرتِ الله، دو برداشت است، یک برداشت مثبت و یک برداشت منفی. برداشت مثبت این است که خدا حی است، شبیه همان حیاتی که آفریدگان زنده دارند، بما لایتناهی، فوق ما لایتناهی است، این غلط است.

بعد دوم، سلبی. حی یعنی مرده نیست. علیم است یعنی جاهل نیست. قدیر است یعنی عاجز نیست. ما با نیست‌ها آشنا هستیم، با هست‌های امکانی هم تا اندازه‌ای آشنا هستیم. ولیکن با هست ذات حق، علم مطلق حق، قدرت حق، حیات حق، آشنایی ایجابی نداریم. این مختصر مطلب، مفصلش بعداً.

بنابراین این احدی الصّفات در دو بعد است. یک بُعد، صفات ذات در حقیقت واحداً هر سه. دو این صفات سه گانه‌ی لفظی ذاتی حق، با ذات حق، عینیت دارند. یعنی احدی است به تمام معنی الکلمه، هیچ تجزّی، ترکیبی، جوانبی، اجزایی، مادی،

ماده، غیر مادی هم نیست. اگر در مجرد تصور حدّ شود، خدا مجرد فوق حد است. ولكن، مجرد اصلاً حد ندارد. این حد، مربوط به ماده و مادیات است، حد فیزیکی و حد هندسی و سایر حدود.

احدی السّرمدیّه، سرمدیت حق سبحانه و تعالی واحد است. ما یک ابد داریم، یک ازل داریم و جمعش سرمد است. توضیح مراحل، ازل فقط خداست. ازلی لا اول له کلاً، لا زمانياً ولا غیر زمانی، این کلاً خداست. هیچ موجودی از موجودات عالم، ازلیت ندارد. اما ابدیت. ازلیت ذاتی است بالغیر نیست، چون اگر ازلیت بالغیر باشد دیگر ازلی نیست. اگر لا اول بالغیر باشد این ازلی نیست، و مناقض است با معنای ازلیت. ولكن ابدیت بالغیر ممکن است. ابدیت هم ذاتی امکان دارد که حق سبحانه و تعالی است. هم گیری. همان طوری که، ازلیت حق ذاتی است کلاً، ابدیتش نیز ذاتی است. ولكن ابدیت غیری، اهل بهشت ابدی هستند در بهشت، «عطاءً غیر مجذوذ»، و آیات دیگر که نصّ است بر این مطلب که بهشتیان، بهشت بودنشان آخر ندارد.

حالا، این آخر نداشتن ابدی است ولی ابدیت ذاتی نیست. ابدیت غیری است. یعنی به اراده‌ی الله است که این غیر ازلی‌ها، که حادثند در اول، حادثند در دخول جنت، این حدوث، ابدیت دارد بالغیر. اگر سرمدی بود لا حدّ مطلق بود. اگر ازلی بود، سرمدی هم بود. اگر ازلی بود ابدی هم بود. ولكن اگر ابدی بود ممکن است ازلی باشد یا نباشد. ابدیت حق، چون ابدیت ذاتی است، همان ازلی است.

ابدیت اهل جنت اعطایی است، همان طوری که عطا و رحمت حق، حد ندارد، آغاز دارد؛ انجام ندارد. رحمت رحمانی حق و رحمت رحیمی حق، از آن هنگامی است که موارد رحمت خلق شده‌اند و چون خلائق و آفریدگان آغاز دارند، پس رحمت رحمانی فعلی حق، و رحمت رحیمی فعلی حق، هم آغاز دارد. ولكن انجام ندارد. این بحث ابدیت و ازلیت و سرمدی.

ولكن کساني هستند که هم ازلی نیستند و هم ابدی نیستند، اهل جهنم، اهل جهنم آغاز دارند انجام دارند چون جهنم آخرش از بین خواهد رفت کلاً، به دلیل آیاتی که بحث آن مفصل است.

خوب، احدی فی الخالقیه. سوره‌ی سی و پنج، آیه‌ی سه، «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ؟» البته خلقت دو خلقت است. یک خلقت حقیقی بر مبنای علم ذاتی، قدرت ذاتیه، حیات ذاتیه، این خالقیت در انحصار خداست ولكن، خالقیت مجازی کارهایی است که مکلفان انجام می‌دهند. کارهایی است که کسانی که دارای حیات و علم و قدرتی هستند، انجام می‌دهند، آن‌ها خالقیت نیست، «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ».

یا اینکه سوره‌ی سیزده آیه‌ی شانزده «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» راجع به عیسی بن مریم علیه السلام که «تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»، باذنی دارد. اذن در این جا، اگر اذن الله نباشد خالقیت عیسی، هرگز نیست. خالقیت در چند بعد است. یکی، با گل صورت پرنده‌ای را درست کردن. این را هر کسی می‌تواند. دو، با گل صورت پرنده را درست کرده و فوت کند، نفخ کند، و اراده کند، جسم پرنده شود. این با اذن خداست. سه، روح پرنده.

پس در این سه خالقیت، خالقیت مجازی که تعبیر صحیحش صانعیت است این مربوط به عیسی و غیر عیسی است. ولكن، این اذن نمی‌خواهد. درست کردن این گل و به صورت پرنده درآوردن، اذن نمی‌خواهد و می‌خواهد. اذن نمی‌خواهد، چون همه‌ی مجسمه سازها این کار را می‌کنند. اذن می‌خواهد برای حیوان شدن. این گل را به صورت پرنده درآوردن، برای پرنده شدن، جسم پرنده شدن، روح پرنده شدن، این اذن می‌خواهد.

این اذن چیست؟ «فَتَنْفُخُ فِيهَا». بعد از آن که این جسم گلین پرنده درست شد، اول نفخ نمی‌خواهد جسم گلین پرنده درست کردن، نفخ ربانی نمی‌خواهد. ولكن، نفخ ربانی در بُعد بعدی است «فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي» این کینونیت طیری دو بُعدی است، یکی جسم طیر، که اذن می‌خواهد. یکی روح طیر که اذن می‌خواهد. بنابراین خالق کیست؟ خالق الله است.

بله، مقارن با اراده‌ی ربانی، عیسی نفخ کرد. که اگر اراده‌ی ربانی نبود، عیسی هر چه نفخ کند کاری انجام نمی‌دهد، در تبدیل این جسم گلین به جسم گوشتی و جسم گوشتی، در آن روح حیوانی. بنابراین این نفخ، مقارن است با اذن الله. اگر مقارن با اذن الله نباشد، هرگز تبدیلی برای این گل درست نخواهد شد.

بنابراین، خالقیت کلاً، در انحصار خداست. این خالقیت چه خالقیت جسم، خالقیت روح نباتی، روح حیوانی، روح انسانی، روح ملائکی، روح جنی، تمام موجودات جسماً، روحاً، کلاً، اصل خلقت و آفرینش شان، در بدو، و در بُعد از خداست. در بدو ایجاد ماده‌ی اولیه لامن شیء. بعداً ایجاد مواد دیگر، از همین شیء که خدا خلق کرده است.

احدی فی المعبودیه، همان طوری که لاخالق الا الله، لااحدی الا الله، لاسرمدی الا الله، لاخالق لله، کذالك: لامعبود الا الله. عبادت، در انحصار حضرت اقدس الوهیت است و غیر او معبود نیست. احترام می‌شود، ولی احترام اعم است از عبودت. احترام مقام اقدس الوهیت، احترام عبادتی است. عبادت در بُعد درونی و در بُعد برونی.

در بُعد درونی چیست؟ که خضوع مطلق: هیچ در مقابل همه چیز. و در بعد ظاهر: رکوع و سجود. و لذا رکوع و سجود که عبادت ظاهری مکلف هست، این در انحصار خداست. رکوع نسبت به غیر خدا حرام، سجود نسبت به غیر خدا حرام، و آن سجده‌ی لآدم و لأبویه هم، معنا شده و تکرار خواهیم کرد ان شاء الله.

خوب، حالا، فی الجمله، خدا «قل هو الله احد»، «اللهُ احد»، احدي است در کلّ جهات الوهیت، ربوبیت، و جهاتی که عرض کردم. «الله الصمد»، این تعبیر دیگری است. «قل هو»، «هو»، الله است. «الله» احد است. «الله» الصمد است. صمد یعنی چه؟ صمد در لغت به معنی «ما لا جُوفَ له». جُوف ندارد، تو خالی نیست.

حالا، مگر خدا جسم است که تو خالی باشد یا نباشد؟ این سؤال، نخیر. تو خالی نبودن دو چیز را، از حضرت اقدس الهی سلب می‌کند. یکی مادیت را. چون ماده و مادیات همه توخالی هستند. ترقی علم این را ثابت کرده. ریزترین مواد عالم، که اتم باشد، ریزترین در حد علم فعلی. این ریزترین که متشکل از الکترون، پرتون و نوترون است فاصله‌ی الکترون با پرتون، که دو هسته‌ی اصلی وجودی ماده هستند، پنجاه هزار برابر الکترون است. آن موقع تجربه نبود، معلوم نبود که آیا ماده‌ی صمد داریم یا نداریم؟ ولکن، چون قرآن، دلالتش، دلالت کلیّ جهانی است در طول زمان تکلیف، هر قدر عقل و علم ترقی کند، به قول ابن عباس «إن للقرآن آیات المتشابهات یفسر الزمن».

علم الآن به این حد رسیده که اصلاً ماده و مادی، ماده که اصل است که مادی برخواسته از ماده است، صمد نیست یعنی جوف دارد. بنابراین اصولاً تلازم است بین ماده و مادی و جوف، ترکّب، زمان، مکان. چهار خصوصیت است از برای مادی و ماده که از جمله ترکّب است، از جمله جوف است. جوف دارد و هیچ ماده‌ای بی جوف نداریم. بنابراین این بُعد اول، ماده و مادی بودن را از ذات خدا سبحانه و تعالی سلب کرده.

دوم از نظر تجرد. شخص مجرد یا شخص غیر مجرد، مثلاً انسان دارای جسم است و دارای روح، هم جسمش صمد نیست و هم روحش صمد نیست. جسمش صمد نیست که معلوم است. روح انسان هم صمد نیست. برای این که هر روحی از ارواح انسانی و از ارواح فرشتگان، از ارواح معصومان، کمال مطلق نیست. کمال امکانی است. در بعد امکانی همه‌ی کمالات، از برای وجود حضرت محمد و محمدیین صلوات الله علیهم هست، اما کمال مطلق نیست. بنابراین، نه جسم صمد است و نه روح صمد است. اما خدا جسم ندارد، روح هم ندارد. ذات مجرد حضرت حق سبحانه و تعالی،

صمد است یعنی هیچ کمالی که مربوط به مقال الوهیت باشد نیست که نداشته باشد. بنابراین تکامل هم ندارد.

تبلور ذات، تبلور صفات، تبلور افعال، یا تکامل ذات، تکامل صفات، تکامل افعال ندارد. ازلاً، ابداً، سرمداً یکسان بوده و خواهد بود. خدا نبوده که خداتر بشود، عالم نبوده که عالم‌تر بشود، قدیر نبوده قدیرتر بشود، حی نبوده حی‌تر بشود، بلکه حیات مطلقه، علم مطلق، قدرت مطلقه، ازلاً و ابداً به گونه‌ای یکسان، بلکه مظاهر فرق می‌کند، مظاهر افعال گوناگون است. فعل نخستین حضرت حق تعالی، ایجاد ماده‌ی اولیه است. بعد از ماده‌ی اولیه، سماوات و ارضین، از مواد سماوات و ارضین، جن و انسان و فرشتگان و عدول و معصومین و همه را. افعال، مظاهر افعال فرق می‌کند. اما اصلی که این افعال را ایجاد می‌کند، که اصل علم مطلق و قدرت مطلقه و حیات مطلقه است فرق می‌کند، مظاهر فرق می‌کند.

مثال، مثلاً فرض کنید در باب عصمت ائمه معصومین علیهم السلام روایت از رسول الله صلوات الله و سلامه علیه است که «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا». مظاهر فعالیت جهادین امام حسین زیادتر بوده، امام حسن صلح آمیز بوده، نوعاً، امام حسین جنگ آمیز بوده، مظاهر است. ولکن اگر، حسن جای حسین بود، حسین بود. اگر هم حسین جای حسن بود، حسن بود. اگر امام حسن در زمان و در زمینه و در موقعیت امام حسین بود، عیناً همان کاری که امام حسین کرد، می‌کرد. اگر امام حسین هم جای امام حسن بود، همان صلحی که او می‌کرد، می‌کرد.

این تشبیه بود البته، بلا تشبیه. ذات حضرت حق سبحانه و تعالی در بُعد علم مطلق و حیات مطلقه و قدرت مطلقه، همیشه در بُعد ذاتی یکسان است، تکامل ندارد. بنابراین صمد است، الصمد، صمدهای دیگر، صمدهای نسبی هستند. کسی است که مالش پر است، باز کم دارد. عقلش پر است باز کم دارد. فطرتش پر است باز کم دارد، علمش پر است باز کم دارد. تقوایش، باز کم دارد، عصمتش فوق عصمت‌هاست، ولی عصمت ربانی نیست. بنابراین تمام موجودات جهان آفرینش، اگر صمد هستند، نسبی است. گاه صمد نیست و گاه صمد هست. اگر صمد نیست که نیست، اگر صمد هست، صمد نسبی است. ولکن «الله، الصمد». آن صمدی است که مانند احدیت، بی نظیر است، مانند اللهیت بی نظیر است، مانند هویت بی نظیر است. «الله الصمد».

و البته روایتی هم در ذهن داریم که باید بحث شود. خوب این بحثی که ماده صمد نیست، در آیه‌ی مربوط به خودش در سوره‌ی ذاریات بحث می‌کنیم که: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». اینجا در تفسیر این طور نوشتیم: اذاً فالماده

ليست صمدٌ لاجوف له، انما الله هو الصمد الذي لاجوف له، سالبةً بانتفاع الموضوع، اصلاً ماده و مادی نیست که جوف باشد. ليس مادياً حتي يكون له جوفاً مادياً، ولذلك تُسَلَب، عنه الذاتُ المادّيه بجميع مصاديقها ومراحلها، ثم سالبةً بوجود الموضوع، أن لو تصورنا، اگر فرض کنیم مجرد غير الله باشد، اين مجرد غير الله، صمد نیست، کسری دارد. ولی ما فرض مجرد غير الله نمی توانیم بکنیم. أن لو تصورنا کائناً مجرداً ناقصاً عن بعض کمالات فالله ليس مجرداً اجوف. خدا مجرد است ولي، مجردي که صمد است، اجوف نیست. يعني هيچ نقصي در ذات و صفات ذات الوهيت و افعال الوهيت وجود ندارد. اگر در بعضي از جاها دارد که صمد يعني سيد و سرور، خوب، لفظ صمد از نظر لغت سرور نیست، سيد سيد است، سرور مولا است، اين که در بعضي از روايات داريم که السيد و المولا، اين نتیجه صمد بودن است. نتیجه ي توخالي نبودن، نتیجه ي کمال مطلق بودن است که فطرتاً عقلاً، علماً ديگران به او نیازمندند، چون کلّ جهان وجود، صمد نیست. همه نیازمندند، «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» انسان که اشرف و افضل کل موجودات است، فقير الى الله است، تا چه رسد به ديگران، بنا برين، کلّ موجودات صمد نيستند هر چه باشند هر چه دارند هر مقدار دارند باز فقيرند، فقير الي الصمدند. به کسي که همه چيز دارد و آن چه را که ديگران دارند، عطا کرده است. بنا برين، اين روايت را که مي گويد صمد «الذي لاجوف له» معني لغوي کرده، و «الصمد الذي لاينام» هم نتیجه معني لغوي است. صمد نمي خوابد، چرت نمي زند، ضعيف نمي شود، عاجز نمی شود، جاهل نمي شود، کوتاه نمي آيد.

اين ها نتیجه ي صمد در معني لغوي اصلي اش که لاجوف له، تو خالي نیست، توی ندارد اصلاً. حالا، اگر لفظ توی در موردش صحيح باشد، تو خالي نیست، پر است. پر است از کلّ کمالات ربوبت، و اين پر به معني جمعي نیست، بلکه پر احديت است، و بلکه پر صمديت است.

«لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» البته اين سوره دو بخش است. يك «قل هو الله احد»، اسمي است «قل هو الله احد، الله الصمد»، اين اسمي است. بعد فعلي: «لم يلد و لم يولد، و لم يكن له كفواً احد» که فعلي است. اسمي آن حساب دارد. فعليش هم حساب دارد که بعداً عرض مي كنيم إن شاء الله.

و السلام عليكم و رحمة الله.

[سؤال: صمد را هم ما به صورت سلبی می فهمیم، درست است؟]

همه‌اش سلبی است، تمام سلبی است. یعنی خدا همه کمال را دارد، این اصلاً خود صمد است، تو خالی نیست، ما خالی را می‌فهمیم، نیست را می‌فهمیم، توی هم که تعبیر عادی است. یعنی از کل کمالات پر است. ولی پر است از کل کمالات، آیا شبیه آن کمالات داریم؟ نخیر. بعضی می‌گویند که خدا فوق ما لایتناهی است بما لایناهی. نخیر. اصلاً لایتناهی در صفات خلقی نیست. تباین است، باین عن خلقه و خلقه باین عن، لا هو فی خلقه، ولا خلقه فیه. خدا تجلی ندارد، نمونه ندارد، نشانه دارد، لیس کمثله شیء، مثل دارد ولی مثل ندارد. مثلاً می‌گویند «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی». مثلی یا مثلی. مثلی غلط است. این عجب دلیل بر این است که شخص جاهل است. مثلی، مثل نماینده است. تمام عالم، کتاب حق تعالی است مثل است. مثلاً این ساختمان مثل است برای بنا، آیا شبیه هم اند؟ نخیر. مثال بود البته. ولكن مثل ندارد، «لیس کمثله شیء»، لا فی ذاته، ولا فی صفاته، ولا فی افعاله». بنابراین «حتی اجعلک مثلی» غلط است و غلط است و غلط، و باید بگوییم مثلی. «انا اقول للاشیاء کن فیکون، اجعلک أن تقول للاشیاء کن فیکون» ولكن «أن تقول» یادنی. اگر بخواهد خدا انجام می‌شود. بنابراین فاعل، در هر دو صورت، چه به وسیله‌ی خلق باشد و چه به وسیله غیر خلق باشد، فاعل در هر صورت الله است.

[سؤال: فرمودید که صفات فعل حادثند، یعنی چه؟]

خدا احداث می‌کند. مثلاً انسان صفت فعل است یا نه؟ صفت فعل دو بُعدی است. یک صفت در بُعد موصوف است، یک صفت در بُعد بروز صفت. در بُعد موصوف، ذاتی است. یعنی خدا بر مبنای علم مطلق، و قدرت مطلقه، و حیات مطلقه، ایجاد می‌کند انسان را. خود این ایجاد، صفت فعلی است، خلقی نیست. ولكن موجد، خلقی است. آفرینش انسان، کار خداست ولی خود انسان که ظاهر شد دیگر از کار بودن می‌افتد، دارای دو بخش است که باید مفصل بحث کنیم إن شاء الله و به یاری خدا اگر زنده بودیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته